

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

«ولا تلبسوا الحق بالباطل وتكتموا الحق وأنتم تعلمون»

بحث ما راجع به قیام امام حسین علیه السلام بود که گفته شد برای وصول به حق و اقامه حق و آن‌هم متوقف بر شناسایی حق و راه رسیدن به حق و حرکت در این راه و بالاخره پایداری در این مسیر و افراد رو گفتیم در رابطه با حق و باطل یک تقسیم‌بندی ابتدایی کردیم.

کسانی که حق را می‌شناسند و انتخاب می‌کنند و در اون راه حرکت می‌کنند و پایداری در حرکت دارند، دوم عکس حق و باطل را می‌شناسند، ولی باطل را انتخاب می‌کنند و و در اون راه می‌روند و ادامه می‌دهند.

دسته سوم کسانی که حق را می‌شناسند باطل را می‌شناسند، اما گاهی به حق و گاهی هم می‌روند به سراغ باطل که این‌ها متلّوّنین عرض کردم در روایت هستند و بعد هم این‌ها را هم ما تقسیم‌بندی کردیم به سه دسته: کسانی که این‌ها بعد از آن‌را که

باطل را انتخاب کردند، ادامه می‌دهند

در همون راه باطل ابتدا در راه حق سپس باز می‌آیند به سوی باطل دیگر بازگشتی به حق ندارند.

دسته دوم کسانی را که غفلتاً

این‌ها مرتکب باطل می‌شوند ولی بعد برگشت به حق می‌کنند.

سوم

کسانی که یک‌خط در میان این کار را می‌کنند

و این هم ملکه برای آن‌ها می‌شود، مداهنه در حق و گفتیم در روایات، ممکنه این فهرست‌ها رو دیدید که

همه رو گفتم تقریباً.

به این دسته که ما رسیدیم،

ریشه‌اش رو جلسه گذشته من عرض کردم چرا

به با اینکه حق رو می‌شناسه، باطل را هم می‌شناسه

ولی گاهی به نعل و گاهی به میخ می‌زند و بعد هم ملکه‌اش می‌شود.

عرض کردم که ما از مجموع اونچه را که از آیات روایات به دست می‌آوریم این است

که به طور کلی سه چیز موجب می‌شود یک
برای اینکه دنیا به دست بیاورند دو اینکه دنیایی که دارند حفظ کنند سه
و دفع ضرر بکنند.

اولی

برای رسیدن به دنیا، دومی حفظ امور دنیوی و
به این معنا آنچه که موجود است.

بعد هم خوب این جا به منفعت بود دو تا بعد هم مسئله دفع ضرر
که اگر بخواهند ادامه بدهند به حق عمل کردن این موجب می‌شود که ضرری متوجه آن‌ها بشه از هر
دنیایی.

بنا بر جلسه گذشته گفتم.

بعد هم تطبیق دادم به

زمان امام حسین علیه السلام

عرض کردم که آن‌ها

منشأ همین بود.

خب

من تمام فهرست‌وار گفتم جهت داره می‌خوام من مطلبی رو مطرح کنم اینجا.

در اون موقع

بلکه

این‌جور نبود که

همه افراد

این‌ها

مداهنه در حق داشتند.

من این‌رو بگم.

سران همین‌طور بودند.

آن‌ها حق را می‌شناختند و باطل را هم می‌شناختند و

و برای

رسیدن به دنیا یا حفظ دنیای موجود

و یا خوف از اینکه نکند ضربه‌ای به دنیای آن‌ها بخورد، توجه کردید؟

این‌ها به سوی باطل

رفتند.

اما

توده مردم،

بگیم به طور کلی همگانی

این نبود.

خب حرف منو گوش کنید.

نخیر.

بسیاری از مردم بودند

که این‌ها

توجه می‌کنید که عرض کردم

این‌ها دنبال همچین چیزی نبودند

که بگیم به اینکه ها؟

بهشون به همه این‌ها پول داده بودند.

سبسران قواعد،

درسته یا نه؟ سران لشکر، ها؟

تو هم سال این‌ها، ها؟

یا طمع‌ی بود، یا تخفیف بود به تعبیر ساده،

شد امثال این‌ها. اما

توده مردم این نبودند.

پس چه بود؟

این یه بحث است.

ها؟ برای دفع

دخل مقدر بحث رو این‌جوری مطرح کردم اینجا.

این‌جا خودش یه بحث

خودش مستقلاًست اصلاً. به من می‌گن بحث بحث مستقل است.

من مقدمتاً این‌رو عرض بکنم.

یه وقت هست ما در ارتباط با

شخص مطرح می‌کنیم، مسئله حق و باطل را و

مسئله تلویین و مداهنه در حق را،

یعنی نسبت به شخص

خودش.

یه وقت هست نه،

در روابط اجتماعی به یک معنا

که حالا من عرض می‌کنم.

این‌جا یه بحث خاص خودش رو داره.

در این‌جا یه سنخ امور هست

که این‌ها

توده مردم نقش دارند.

توجه می‌کنید که چی می‌خوام بگم؟

توده مردم نقش دارند.

ببینید این‌جور نیستش که

من

خودم به تنهایی بتونم

به آدافم، ها؟

برسم.

نیست.

که این‌ها جنبه‌های به اصطلاح ما

خدمت‌تان عرض شود که به اصطلاح حکومتی گاهی پیدا می‌کنه،

که جنبه‌ی

حکومتی است.

خب،

در این‌جاست

که

این

مسئله مداهنه تلوی و

مداهنه

یک جنبه ابزاری پیدا می‌کند،

برای اشخاص

رسیدید شما به عرض من؟

جنبه‌ی

ابزاری،

این رو حرف گوش کنید.

شما برای خودمه از نظر جامعه‌شناسی شخصی‌مه.

یه وقت هست نه، کاری که هدفی که من دارم،

این هدفم یک هدف اجتماعی‌ست

که اگر نباشد استخدام دیگران،

نمی‌توانم به هدفم، اینکه معمولاً در باب ریاست‌ها مطرح‌ایم.

نمی‌تونم بگم، در باب ریاست‌ها این مطرحه.

این‌جا تلوین

و مداهنه همون‌جوری که اون‌جا جنبه ابزاری داشت، اینجا هم جنبه ابزاری پیدا می‌کنه،

اما هدف یه هدفی‌ست که چیه؟

این

در رابطه با

توده مردم قرار می‌گیرد

که باید به کار بگیرد این رو،

حالا این‌جا چجوری باید به کار بگیره، بحث‌تری اینه.

»

که مثال ساده‌ای بزنم در همین رابطه نسبت به قیام امام حسین(ع).

مرتکز مردم این بوده آقا:

جامعه مسلمین، درسته یا نه؟

یک سرپرست می‌خواد.

تا موقعی که پیغمبر بود، رسول‌الله بود.

«ن خلیفة رسول‌الله»، درسته یا نه؟

اونم به نام امیرالمؤمنین.

این جزو ارتکازیات صحیح مردم بوده.

قبول دارید شما یا نه؟

از نظر مفهومی، قشنگ این رو می‌دونستند.
اشتباه در این نداشتند، درسته یا نه؟
بحث بحث مصداقی بود.
رسیدید شما به مرز من؟
مصداق این عنوان،
اینجا بود به اینکه فریب‌کاری چی می‌شد؟
شروع می‌شد.
این یه بخش بود.
رسیدید شما به مرز من؟
نیفتند آمدند گفتند به اینکه خروج کرده بر امیرالمؤمنین.
چیکار کنید؟
واقع‌شم اینه.
اگر امیرالمؤمنین، آخه امیرالمؤمنین فاسق این بود،
این امیرالمؤمنین فاسق این بود.
امیرالمؤمنین فاسق این رو جازادند، جازادند، جای امیرالمؤمنین چی؟
مؤمنین، درسته یا نه؟
از جهل مردم در تشخیص مصداق سوءاستفاده کردند.
نه‌ام هفتم تونستم بزنم، بفهمونم، بهتون یا نه؟
که من بحثی که کردم جلسه‌ی پیش، بحث کلی بود خوب هم بود.
سر جای خودش درسته.
اما گفتم خودم هم مطرح می‌کنم.
همه‌ی مردم این نبود،
که بگیم به اینکه برای خاطر اینکه به پول می‌خواستند برسند،
رسیدید شما به مرز من؟
نه بابا، بیچاره بدبخت بودند.
رسیدید؟
ارزیدند که مقصر بودند.
مقصر بودند، چرا؟
برای خاطر اینکه باید بری چیکار کنی تو؟

بحث بکنی، شناسایی کنی.
 این حالا این بحثی که من مطرح می‌کنم،
 چیکار کنم؟ باید بفهمین این‌ها رو.
 یه بحث در باب شناسایی حق،
 گوش کنید از نظر مفهومی‌ست،
 یه بحث از نظر مصداقی‌ست، اینا دو تا بحثه.
 من مفهومی‌شو قبلاً کردم،
 الان تو مصداقیش وارد شدم.
 اینی که من عرض کردم به اینکه در باب مسئله‌ی وصول به حق و اقامه‌ی حق، اینا که می‌گیم،
 این هدف قیام امام حسین(علیه‌السلام) بود،
 این رو دقت کنید،
 و این متوقف بر چهار چیز اول شناسایی حق، درسته یا نه؟
 این دو جور شناسایی دارد.
 اون مفهومی‌شو من بحث کردم اون موقع،
 درسته؟
 حالا می‌خوام برم سراغ مصداقیش.
 اینم باید برید دنبالش.
 و مؤاخذ می‌شید قیامت،
 فهمیدی؟
 اول باید امامت را بپذیری،
 درسته؟ ها؟
 مثال زدم و راجع به همین بحثم، درست؟
 خلیفه‌ی پیغمبر، نبوت هست، امامت هست،
 می‌فهمید که می‌گم؟ اینا هست،
 اینا رو باید بفهمی.
 عقل و نقل، این رو می‌گن،
 من اون‌جا گفتم دیگه: عقل سلیم، نقل صحیح،
 همه این‌ها رو گفتم، بحث کردم اومدن،
 اما راجع به اون بود.

بحث حالا چیز دیگریست.
 راجع به مصداقش هم باید بری دنبالش، شناسایی کنی.
 جهل به مصداق هم مؤاخذه دارد،
 اما می‌خواستم اینو عرض کنم.
 این جور نبود که توده‌ی مردم
 این سه مشخصه‌ی گذشته،
 که به نحوی که من گفتم،
 که اینا مائده‌الجمع هم نیستند،
 حالا من دیگه استراحت چیزی به کار ببرم حالا بگیرم،
 مائده‌الجمع هم نیستند اینا.
 هم می‌خوام پول بگیرم، بیاد،
 هم پولی که دارم نگه‌دارم، هم ضرر بهم نخوره، هر سه تاش،
 مائده‌الجمع نبود آقایان، خیالبافی نکنید ها، نه خیر.
 داره.
 سراغ‌شون این بود، درسته یا نه؟
 حق و می‌شناختند.
 مصداقشم می‌دونستند،
 خوب دقت کنید،
 باطل‌ام می‌دونستند،
 مصداقشم می‌دونستند اینا، سراغ‌شون،
 درسته یا نه؟
 اما توده‌ی مردم چی؟
 همه این‌طور نبودند آقا.
 اون‌ها یه چیز دیگه‌ای داشتند.
 یه مؤاخذه‌ی دیگه‌ای دارند اون‌ها،
 یه کوتاهی داشتند اون‌ها،
 در چی؟
 در مسئله‌ی شناسایی‌ها،
 مصداق،

خوب دقت کنید حرف بنده‌رو.

این یه بخش از صحبت‌ها، من چیکار کنم دیگه،

مجبورم من حالیتون کنم آقا،

که چی بود آقا قضیه؟

اینا رو بیایید آقا کالبدشکافی کنید،

واقعاً به اینا بریدالله.

برید این سراغ جامعه‌تون خودتون،

یه وقت خودتون مبتلا نشین.

سریع می‌گم به شماها.

من به‌کرر گفتم:

شعور، نشار!

شعور دینی پیدا کنید.

درسته یا نه؟

اونم بی‌شعوری بود،

اما در ربط با مصداق بود.

می‌فهمید چی می‌خوام بگم؟

بله.

درس یه چیز گذشته در دهم عاشورا من گفتم،

گفتم خوب، یزید امامه داشت قبل‌اش، بس من بود،

امام، چه تشکیلات، منم یزید باشم.

مسئله، نعوذبالله، درسته یا نه؟

نماز جماعت هم می‌خوند.

می‌اومد تو مسجد الزهرا می‌ایستاد،

پیش‌نمازی هم می‌کرد.

این‌که نشد که!

شعور کج‌ارفته؟

رسیدید شما به عرض من یا نه؟

بحث اینه:

شعور دینی.

مؤاخه می‌شن اونا، چرا؟
جهل به مصداق،
ادیان بر محور شعوره،
فهمیدی؟
این یه بخش‌شون بود.
یه بخش از اینا،
این‌ها از نظر معارف دینی جاهل بودند.
پزشکونید.
یعنی مغالطه‌ها بود در کار.
که این خودش یه بحثیش جدا.
مغالطه،
در مسائل چی؟ معارف.
و این موجب شده بود،
و این‌ها موجب شده بودند،
چهره‌های وجیه‌المله بودند،
وجیه‌المله بودند،
و از جهل مردم باز این‌ها استفاده می‌کردند.
خود این‌ها جاهل بودند،
درسته؟
و این جاهلین از جهل مردم استفاده می‌کردند.
خوب حرف‌های مرا گوش کنید.
می‌خواستید نگین ادامه بحث،
می‌گید من چاره‌ای هم ندارم.
در ربط با حق و باطل دارم می‌گم‌ها.
کوری ببین،
عواکش کوره،
بگردد،
این جوری بود، چاره.
من،

به عنوان نمونه،
این خطبه‌ی چهل‌م نهج‌البلاغه،
که شما نگاه کنید،
چون جریان‌ش رو شما می‌دونید،
این رو،
می‌خوام راجع به این بخش دوم،
خدمت‌تان عرض شود که ما تور روایاتمون،
داریم.
این رو،
بعد از قضیه‌ی صفین،
حالا،
چون ما
جنگ جمل رفتیم سراغ زبیر،
حالا بیایم اینجا می‌ریم،
بعد از صفی می‌بینیم چی‌شه.
خدمت‌تان عرض شود که،
درش نهالرمان می‌شود.
این رو شنیدید شما،
به عنوان که بعد از او،
یه عده‌ای،
که بالاخره،
کار به شهادت علی بن ابی‌طالب رسید،
نتیجه همین خط، بود.
جهالی بود.
من اول یه روایت می‌خونم،
بعد برم سراغ نهج‌البلاغه.
قطاده نقل می‌کنه اینو.
قال همهم علی بن ابی‌طالب علیه السلام المحکمه،
قال: من حالا قیل له،

من القرا،
قال: بل هم الخيانون عيابون،
خدمت تان عرض شود که،
اینا کی هستن، این جور چی می کنند اینا رو؟
گفتند این نوع قرا هستند.
اما این شون حافظ قرا بودند.
گفت نه، بابا، این ها خیانت کارانی هستند و
برمی گردی که می گن.
سردست شون این بود،
درسته یا نه؟
حقو می شناختند.
مصدق شم می دونستند،
خوب دقت کنید،
باطل ام می دونستند،
مصدق شم می دونستند اینا،
سران شون!
درسته یا نه؟
اما توده ی مردم چی؟
همه این طور نبودند، آقا.
اون ها،
یه چیز دیگه ای داشتند.
یه مؤاخذه ی دیگه ای دارند اون ها،
یه کوتاهی داشتند اون ها،
در چی؟
در مسئله ی شناسایی ها،
مصدق،
خوب دقت کنید حرف بنده رو.
این یه بخش از صحبت ها، من چیکار کنم دیگه،
مجبورم من حالیتون کنم آقا،

که چی بود آقا قضیه؟
اینا رو بیایید آقا کالبدشکافی کنید،
واقعاً به اینا بریدالله.
برید این سراغ جامعه‌تون خودتون،
یه وقت خودتون مبتلا نشین.
سریع می‌گم به شماها.
من به‌کرر گفتم:
شعور، نشار!
شعور دینی پیدا کنید.
درسته یا نه؟
اونم بی‌شعوری بود،
اما در ربط با مصداق بود.
می‌فهمید چی می‌خوام بگم؟
بله.
درسی که چیز گذشته در
دهمین عاشورا من گفتم،
گفتم خوب،
یزید امامه داشت قبلاًش، بس من بود،
امام، چه تشکیلات، منم یزید باشم.
مسئله، نعوذبالله، درسته یا نه؟
نماز جماعت هم می‌خوند.
می‌اومد تو مسجد الزهرا می‌ایستاد،
پیش‌نمازی هم می‌کرد.
این‌که نشد که!
شعور کجار رفته؟
رسیدید شما به عرض من یا نه؟
بحث اینه:
شعور دینی.
مؤاخه می‌شن اونا، چرا؟

جهل به مصداق،
ادیان بر محور شعوره،
فهمیدی؟
این یه بخش‌شون بود.
یه بخش از اینا،
این‌ها از نظر معارف دینی جاهل بودند.
پزشکونید.
یعنی مغالطه‌ها بود در کار.
که این خودش یه بحثیش جدا.
مغالطه،
در مسائل چی؟ معارف.
و این موجب شده بود،
و این‌ها موجب شده بودند،
چهره‌های وجیه‌المله بودند،
وجیه‌المله بودند،
و از جهل مردم باز این‌ها استفاده می‌کردند.
خود این‌ها جاهل بودند،
درسته؟
و این جاهلین از جهل مردم استفاده می‌کردند.
خوب حرف‌های مرا گوش کنید.
می‌خواستید نگین ادامه بحث،
می‌گید من چاره‌ای هم ندارم.
در ربط با حق و باطل دارم می‌گم‌ها.
کوری ببین،
عواکش کوره،
بگردد،
این‌جوری بود، چاره.
من،
به‌عنوان نمونه،

این خطبه‌ی چهل‌م نهج‌البلاغه،
که شما نگاه کنید،
چون جریان‌ش رو شما می‌دونید،
این رو،
می‌خوام راجع به این بخش دوم،
خدمت‌تان عرض شود که ما تور روایاتمون،
داریم.
این رو،
بعد از قضیه‌ی صفین،
حالا،
چون ما
جنگ جمل رفتیم سراغ زبیر،
حالا بیایم اینجا می‌ریم،
بعد از صفی می‌بینیم چی‌شه.
خدمت‌تان عرض شود که،
درش نهالرمان می‌شود.
این رو شنیدید شما،
به‌عنوان که بعد از او،
یه عده‌ای،
که بالاخره،
کار به شهادت علی‌بن‌ابی‌طالب رسید،
نتیجه همین خط‌ بود.
جهالی بود.
من اول یه روایت می‌خونم،
بعد برم سراغ نهج‌البلاغه.
قطاده نقل می‌کنه اینو.
قال همهم علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام المحکمه،
قال: من حالا قیل له،
من‌القرأ،

قال: بل هم الخيانون عيابون،

خدمت‌تان عرض شود که،

اینا کی هستن، این‌جور چی می‌کنند اینا رو؟

گفتند این‌نوع قرا هستند.

اما این‌شون حافظ قرا بودند.

گفت نه، بابا، این‌ها خیانت‌کارانی هستند و

برمی‌گردی که می‌گن.

اگه بخوایم وارد این بحث بشیم مطابقه با عقل است و همه چیز. چرا؟ چون بهتون میگم شما برید توی یه کارخونه ماشین‌سازی، درسته یا نه؟ قانون رانندگی رو، استفاده از این ماشین رو باید همون کارخونه بده. درسته یا نه؟ این چه چیزه می‌دونه؟ دستت توش توش‌نوشته چقدر باید بارش بکنی، سرعیش چقدر باشه، چقدر بنزین توش بریزی، می‌شه این‌جوری؟ من چون خیلی ساده‌اش کردم، آوردم پایین. چرا؟ چون سازنده‌ش اونه. ها؟ او ساخته‌اش می‌فهمه، درسته یا نه؟ توان این چقدره؟ این خصوصیتو می‌دونه؟ می‌دونه دستت آقاجون بله، حواستو جمع کن، درسته؟ این دو تا بیشتر نمی‌کشه ها. اگه دو تا نمی‌کشه سه تا می‌کنه فهمیدی؟ کجان می‌شه این؟ فرض کن، چرخ که بهش می‌خوای بزنی، باید این‌جوری باشه ها، فهمیدی؟ این چرخ پیکان نمی‌شه، زد به اینا، مثلاً چجوریه؟ ده‌تونی یا اون‌عکسش بکنی برمی‌گرته. چی بگم من این‌ها رو؟ خیلی سطح و بیارم پایین. درسته؟ اون آیه داره اینو می‌گه آقاجون. صدشو آورد. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» خوب، دقت کن. «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» قال عليه السلام كلمة حَقٍّ يُرَادُ بِهَا باطل، و بعدشون حق و باطل خوب دقت کن، به کجا می‌رسه؟ نام: «إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» درسته؟ لَهِ اینا، درسته؟ ما هم همینو می‌گیم. اما بحث در این‌که حکم یعنی چی؟ ما می‌گیم «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ «إِلَّا قَانُونَ إِلَّا مِنَ اللَّهِ». دیگه چه تعبیر کنم؟ درسته؟ قانون‌گذار خداست. او باید چیز کنه. سرش هم خیلی روشن‌ایه؛ پیچیدگی هم توش نداره، جهت‌گرایی هم نیست محل‌شون، ما واقعیت‌گراییم؛ درسته یا نه؟ ذهن من خبر اینجا نیست، نه فلسفه می‌گم اینجا، نه عرفان، هیچ‌کدوم. گوش کن، خیلی اجتماعی دارم بحث می‌کنم. آیه قرآن هم سطح آوردم پایین. از نظر چیزی که مکتب معلوم بشه. درست اینا اومدن گفتن، می‌گه: بله، این درسته. «وَلَا كِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ» إ. اینا اینو نمی‌گن. می‌گن اینا غیر خدا کسی نباید حکومت کنه. گوش کن. در اون‌جا قانون‌گذار نیست؛ در باب حکومت اعمال قانون است، گور پدر هرچه خره، نعوذ بالله. یک گفتار است، یک کردار است. او قانون می‌گذارد، درسته یا نه؟ اینجا باید چه اعمال بشه؟ در سطح جامعه، درسته یا نه؟ می‌گه: اینا این عبارت درسته. آقا، قرآن من خوندم واستون. من قبل از این‌که آیه قرآنه، درسته یا نه؟

شو. اما چی چی می‌گه قرآن؟ ها؟ می‌گه: اون قانونو باید بگذرده. اما کی اجرا کنه؟ علی باید اجرا کنه. یا علی. بحث اجر است. «وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةً إِلَّا لِلَّهِ» بعد وارد می‌شه که این تعبیری که من کردم شاید واسه همین تعبیر خداوند ان شاء الله قیامت به بهشت ببرد. «وَإِنَّهُ لَابَدٌ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ: بَرٌّ أَوْ فَاجِرٍ» پس باید باشه یه همچین کسی. خودشونم قبول دارن. رسیدیم شما به عرض من یا نه که من قبلاً، نگاه کن، مقدمه رو گفتم ها. اصلاً جزء مرتکراتشون بوده که «خليفةُ الله»، «خليفةُ رسول الله» ما می‌خواهیم، درسته؟ «اميرُ المؤمنين» می‌خواهیم. من اینا رو قبلاً چون گفتم یک ردیف اومدم جلو. «وَإِنَّهُ لَابَدٌ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ: بَرٌّ أَوْ فَاجِرٍ» حالا می‌خواد حسین باشه، یا می‌خواد مثلاً فرض کن، نعوذ بالله، یزید باشه، علی باشه یا چی‌ها؟ یا معاویه باشه. شو. اما البته چی؟ امیر و فاجری که می‌گه، نمی‌خواد حضرت، می‌خواد بگه: حداقل در فرض نبودن نیکوکار، درسته یا نه؟ حالاش که «يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَظِلُّ فِيهَا الْكَافِرُ» بابا، بذاریم تا بقیه. من دیگه دنبال اینا نمی‌رم. گوش کنید. ولی بدونید نگاه کنید. نماز بخوند، امیرالمؤمنین می‌اومد تو نماز. «لا حَکَمَ إِلَّا لِلَّهِ، لَالِکَ یا علی و لا لأصحابِک» أخ، ببین چیکار کن. همینا لا حَکَمَ إِلَّا لِلَّهِ و لَکَ و لأصحابِک. تو نمازگاه می‌اومدن، همین‌طور که چیز بود. این‌کارش بود. حالا من به شما عرض می‌کنم، چون من می‌خوام ریشه‌یابی کنم. ریشه این چی بود؟ حالا من می‌گم دیگه. جهل بود دیگه، اینا، این جهل بود. فقر فرهنگی پدر درآورده. اینا می‌گن: بی‌شعوری. فقر فرهنگی. فقر فرهنگی از ر است به جامعه؛ از فقر اقتصادی. که نتونی مصداق حق را از باطل تشخیص بدی تو. او به جهنم تو رو می‌کشه؛ خسرت دنیا و الاخرة رو می‌کنه. که حالا من بعد ان شاء الله می‌رسم که اون روایتی که از پیغمبر اکرم هست می‌گه: من بعد از خودم برای امت من، من خوف چیزی ندارم نسبت به فقر اقتصادی. من ناراحتی می‌بینم نسبت به فقر فرهنگی. ایناست که بعد ان شاء الله من روایات بعد وارد می‌شم. می‌خواستم اینو عرض کنم. با اینکه، نه! این جور نبود اونایی که زمان امام حسین علیه السلام بودند، رسیدن شما به عرض من؟ همه‌شون در زمره، چی؟ «مداهنه نسبت به حق باشه بالحق». «المداهنه فی الحق». یا «تلویین». این‌ها، فقر فرهنگی‌شون بود بدبختاً. لذا شما می‌گید، و اینا دارن می‌گن که جواب‌گو باشن مسائل این‌رو. وقتی زینب سلام الله علیها توی کوفه شروع می‌کنه، اون خطبه رو خوندن، «یا اهل الکوفه»، اون تعبیرات رو می‌کنه که می‌بینن صدای علی می‌آید، صحنه عوض می‌شه. همه‌نونی که هله‌له می‌کردند، زار زار گریه می‌کنند. من خواستم بفهمونم به شما. که چی بوده؟ چه عواملی بود؟ شو؛ که ما عبرت بگیریم از این تاریخ. فهمیدین؟ همونا. سعد، شاهد نیست می‌گه به این که من از بیت المقدس اومدم شام، وارث شدم، اوه، چه بساطی را انداختن. عازن بستن، جشن گرفتن، اوه! آدم می‌گه مشتی پشت و رو می‌کردم، رفتم پیشش و گفتم: شما شاه می‌ای، عیدی دارید که ما نمی‌شناسیم؟ پیرمرد بود. عدس و پیش پیغمبر بود. گفتند: رو کردن بهش یا شیخ، نراگ اعرابیا؟ پیرمرد، تو بیابونی هستی؟ رو

این بود بهش. یعنی تو روستایی هستی که از این چیزا خبری چیزی نداری از دنیا؟ گفت: انا سعد بن سعد، رأيت رسول الله. من از اصحاب پیغمبرم. چه جوری داره می‌گه شما؟ من پیغمبریم دیدم، باهاش بودم. گفتند: ما عجبک سموآ، ترم الدمعة، والارض لا تنخسف باهلها؟ تو در شگفت نیستی که چرا آسمان خون نمی‌بارد، زمین اهلش رو فرو نمیره؟ گفتم: لم ذلك؟ غصه چی آخه؟ چی شده؟ گفتند: هاذا رأس الحسين، يوهب من الارض. در تمام است. ببین. این چهار تا دونه فهمیده بودن. گفتند: سر حسینه، دارن از عراق می‌آرن. کوفاً، عجب ها! رأس الحسين، يوهب من الارض، و الناس يفرحون. مردم دارن پای‌کوبی می‌کنند، شادی می‌کنند. می‌گه: سوال کردم، من ای باب، از کدوم دروازه؟ و أشاروا إلى باب الساعات. گفتند: برو از اون باب ساعت. جوو دارند می‌آن. می‌گه: اومدم، یک‌وقت نگاه کردم، از دور نیزه‌دارها دارن میان، حامل‌ها دارن می‌آن. می‌گه: اولین سری که چشمم به او افتاد، دیدم سر بر سر پیغمبر. رفتم سراغ اولین محمل. دیدم یه نازدانه توش نشسته. رفتم جلو، بهش گفتم: من أنت؟ تو کی هستی خانم؟ گفت: انا سكينه بنت الحسين. من بهش گفتم: من سهل بن سعدم. جد تو رو دیدم. الگ حاجت إلی؟ آیا از من چیزی درخواستی داری؟ کاری می‌تونم واست بکنم؟ گمرود کرد به من، گفت: ای سهل، به این نیزه‌داران بگو از وسط ما برن. این مردم ان‌قدر روی ما نگاه نکنند. من خواستم بفهمونم به شما. که چی بوده؟ چه عواملی بود؟ شو؛ که ما عبرت بگیریم از این تاریخ. فهمیدین؟ همونا. سعد، شاهد نیست می‌گه به این‌که من از بیت‌المقدس اومدم شام، وارث شدم، اوه، چه بساطی را انداختن. عازن بستن، جشن گرفتن، اوه! آدم می‌گه مشتی پشت و رو می‌کردم، رفتم پیشش و گفتم: شما شاه‌می‌ای، عیدی دارید که ما نمی‌شناسیم؟ پیرمرد بود. عدس‌وپیش پیغمبر بود. گفتند: رو کردن بهش یا شیخ، نراگ اعرابیا؟ پیرمرد، تو بیابونی هستی؟ رو این بود بهش. یعنی تو روستایی هستی که از این چیزا خبری چیزی نداری از دنیا؟ گفت: انا سعد بن سعد، رأيت رسول الله. من از اصحاب پیغمبرم. چه جوری داره می‌گه شما؟ من پیغمبریم دیدم، باهاش بودم. گفتند: ما عجبک سموآ، ترم الدمعة، والارض لا تنخسف باهلها؟ تو در شگفت نیستی که چرا آسمان خون نمی‌بارد، زمین اهلش رو فرو نمیره؟ گفتم: لم ذلك؟ غصه چی آخه؟ چی شده؟ گفتند: هاذا رأس الحسين، يوهب من الارض. در تمام است. ببین. این چهار تا دونه فهمیده بودن. گفتند: سر حسینه، دارن از عراق می‌آرن. کوفاً، عجب ها! رأس الحسين، يوهب من الارض، و الناس يفرحون. مردم دارن پای‌کوبی می‌کنند، شادی می‌کنند. می‌گه: سوال کردم، من ای باب، از کدوم دروازه؟ و أشاروا إلى باب الساعات. گفتند: برو از اون باب ساعت. جوو دارند می‌آن. می‌گه: اومدم، یک‌وقت نگاه کردم، از دور نیزه‌دارها دارن میان، حامل‌ها دارن می‌آن. می‌گه: اولین سری که چشمم به او افتاد، دیدم سر بر سر پیغمبر. رفتم سراغ اولین محمل. دیدم یه نازدانه توش نشسته. رفتم جلو، بهش گفتم: من أنت؟ تو کی هستی خانم؟ گفت: انا سكينه بنت الحسين. من بهش گفتم: من سهل بن

سعدم. جَدّ تو رو دیدم. الگ حاجاتُ اِلَیّ؟ آیا از من چیزی درخواستی داری؟ کاری می‌تونم واست بکنم؟
گمرود کرد به من، گفت: ای سهل، به این نیزه‌داران بگو از وسطِ ما برن. این مردم ان‌قدر روی ما نگاه
نکنند.